

رسالت (دعای حضرت نوح بر علیه کفار)

تفسیر آیاتی از سوره نوح

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

راجع به ذنوبی که در اثر نفهمیدن معانی آیاتی که در این باره نسبت به نوح (ع) داده شده است، در این موضوع مقداری صحبت می‌کنیم. از جمله اعتراضاتی که کتاب الهدایة که مربوط به جمعیه المرسلین آمریکا هست، این است که «دعا ما لا یجوز» نفرین کردن نسبت به عده‌ای که خداوند آنها را هلاک کند و نابود کند، این لایجوز است.

عرض می‌کنیم دُعَاءِ عَلَیْهِ اِحْیَاناً یَجُوزُ است، اِحْیَاناً لَا یَجُوزُ است. مردم یعنی مکلفین از چند دسته خارج نیستند؛ یا مکلفینی هستند که مؤمن هستند، چه از نسل آنها مؤمن بیاید یا کافر بیاید یا هم مؤمن بیاید و هم کافر بیاید، نسبت به این مؤمنین رجالاً و نساءً دُعَاءِ عَلَیْهِ غَلَطُ است که خداوند جان این مؤمنین را بگیرد، غلط است. نسبت به مؤمنین باید دعا کرد که خداوند به اینها عمرهای بیشتری عنایت بفرما که بهتر بتوانند تبلور ایمانی پیدا کنند و در بُعد دوم وسیع‌تر بتوانند دعوتِ اِلیِ اللَّهِ کنند و جبران کمبودها و نقصان‌های دیگران را در جهت عقیدتی و عملی و فکری ایمانی بکنند. این از ضروریات است و شکی نیست. این در صورتی است که این گروه که نسبت به آنها می‌خواهد دعا بشود، شخص مؤمن می‌خواهد دعا کند، مخصوصاً شخص رسول که عهده‌دار دعوت آنهاست اِلیِ اللَّهِ، اینها مؤمن باشند ولو درجات ایمانشان هم پایین باشد، مؤمن فاسق باشند.

- قوم نوح هیچ مؤمنی نداشتند؟

- یک چندتایی. حالا ما کلاً داریم بحث می‌کنیم. هندسه دعا، یک مربعی دارد. ضلع اول هندسه دُعا له یا علیه عبارت است از اینکه کسانی که مورد دعا باشند، مؤمن باشند. ولو در اَدنی درجات ایمان باشند. اگر مؤمن باشند ولو در اَدنی درجات ایمان، چه نسل آنها کافر باشد کلاً، چه نسل آنها مؤمن باشد کلاً، چه بعضی مؤمن باشند و بعضی کافر باشند، دعاء علیه غلط است، حرام است، بلکه دعاء له واجب است. مؤمنین نسبت به یکدیگر باید دعای خیر کنند، اگر ایمانش کم است بالاتر رود، اگر فاسق است فسق برطرف شود، اگر عادل است عادل‌تر گردد و همچنین. این یک بُعد. قوم نوح که اینطور نبودند تا اینکه نوح (ع) به نفع آنها دعا کند.

دسته دوم: دسته دوم دسته مقابل صددرصد هستند. اگر گروهی هستند که کافرند و معاندند به تعبیر قرآن شریف «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» خدا خبر داد به پیغمبر بزرگوار که این گروه خاص از کفار فرق نمی‌کند انذار کنید یا انذار نکنید، ایمان نمی‌آورند و با کفر و عناد از دنیا می‌روند. اینها خودشان و همچنین نسل‌هایشان الی یوم الدین اگر کافر باشند، ظال باشند، مظل باشند، کَفَّار و کُفَّار باشند، نسبت به اینها باید دعا کرد؟ یا باید نفرین کرد؟ قوم نوح اینطور بودند. این دو. سوم: اینکه کفاری هستند که کافر هم می‌میرند و عناد در کفر دارند اما از نسل آنها مؤمنینی کم و یا زیاد متولد خواهد شد. اینجا نه به حساب خود این کفار که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ هستند و کافر و معاند می‌میرند، بلکه به حساب نسل‌های این‌ها که در میان آنها مؤمنینی هست، شخص مکلف و شخص مؤمن، باید برای حفاظت ایمان و حفاظت مؤمنین دعا کند. اگر پدر و مادری خود کافر هستند اما انسان می‌بیند که در نسل آنها مؤمنینی خواهند بود، باید دعا کند نسبت به آن نسل آینده، اما نسبت به این پدر و مادرهایی که فعلاً هستند و معاندند و کافرند و کافر و معاند می‌میرند، نباید نفرین کند که خدایا اینها را نابود کن.

نمی‌خواهیم بگوییم که باید دعا کند که خداوند این‌ها را نگه دار. نه، اینجا حرام است که نفرین کند که اینها از بین بروند؛ چون این نفرین دو بُعد دارد: یک بُعد، که اصل از بین برود که خوب برود. اما بُعد دیگر فرع است، که نسل‌های این‌ها که مؤمن‌اند مشمول این دعا خواهند بود که با از بین رفتن اصل، نسل هم از بین برود، این بُعد سوم.

۱. بقره، آیه ۶.

بعد دیگر این است که، کسانی هستند که نه مانند گروه اول هستند که مؤمن اند و مؤمن‌زا، و نه مانند گروه دومند که کافرند و کافرزا، و نه مانند گروه سوم‌اند که کافرند و مؤمن‌زا، بلکه مؤمن‌اند و کافرزا کلاً. در این چهار بُعد، بُعد قوم نوح کدام بود؟ قوم نوح بر حسب نص آیاتی از قرآن، چه کلام خدا و چه دعای نوح این‌طور بودند که هم خود کافر بودند و هم نسلشان الی یوم الدین کافر بودند. کما اینکه خداوند به نوح (ع) این اخبار را در آخر الامر کرد. نوح (ع) در آغاز دعوتش که «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»^۱ این دارد می‌گوید که گزارش می‌دهد. خدایا این‌طور است و نفرین هم می‌کرد که در قرآن ندارد البته، نفرین می‌کرد، دعا می‌کرد، دعا می‌کرد، دعا می‌کرد خدایا یا اینها درست شوند یا نابود شوند که هیچ کدام هم نمی‌شد و لذا ۹۵۰ سال طول کشید.

دعایی که نوح (ع) می‌کند دعا بر چه مبناست؟ در جهت سلبی‌اش نفرین است بر گروهی که نوح اطمینان دارد که این‌ها مؤمن نخواهند شد، و لکن این اطمینان نوح که این‌ها مؤمن نخواهند شد، بلکه با کفر و عناد زندگی می‌کنند در ضلالت و در اضلال می‌گذرانند تا وقتی بمیرند، هم خود بر ضلالت می‌مانند و هم دیگران را اضلال می‌کنند. این برای نوح (ع) در مرحله ظاهر روشن بود و در مرحله ظاهر حق دارد که نفرین کند. خدایا اینها را نابود کن؛ زیرا اینها آنقدر سخت‌اند، آنقدر کفر عناد دارند که «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا»^۲ زیر بار هرگز نمی‌روند، اما این دعا اجابت نمی‌شد، نمی‌شد، نشد، نشد، تا آخر کار، آخر کار دو مطلب حاصل شد. چون دعا اگر روی اخلاص است و روی بینش است و روی دریافت صحیح است، اما احتمال این است که شخص دعاکننده اشتباه کرده باشد، نباید با ضرس قاطع دعا کنیم.

من در ظاهر می‌بینم که اگر چنین و چنان داشته باشم خوب است. تمام شرایط دعا را هم من انجام می‌دهم. در جهت دعای من نقصانی در بُعد التماس و در بُعد عبودیت نیست، اما حتماً خدا هم باید اجابت کند؟ در صورتی خداوند اجابت می‌کند که مصلحت باشد، اما اگر استجاب این دعا بالفعل مصلحت نباشد و من نمی‌دانم،

۱. نوح، آیات ۵ تا ۷.

۲. نمل، آیه ۱۴.

خدا باید روی نادانی من صحّه بگذارد؟ و این دعای من را اجابت کند؟ گرچه من نوحم؟ گرچه از پیغمبران اولوالعزم است اما علمش صددرصد به واقعیات نیست، وحی بله. اما آیا این گروهی که مدتی نوح (ع) زحمت و مرارت کشید و جز عناد و «وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ» و فرار و چه و چه، ندید، آیا واقعاً اینها تا بمیرند، ایمان نخواهند آورد؟

دوم: اگر هم تا بمیرند ایمان نخواهند آورد، واقعاً از نسل اینها مؤمنی وجود نخواهد آمد؟ سه چیز است در اینجا. یک چیز است که نوح آن را می بیند و بر مبنای آن دعای اگری می کند. دعای حتمی نیست. خداوند اینها که کافرند از بین ببرد. دعای اگری است؛ چون اگر انسان بعد دوم و بعد سوم را نمی داند و فقط بعد اول را می داند حتمیت در دعا غلط است.

«وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ»^۱ از یک بعد در سوره فرقان و در سوره بقره «وَ اِذَا سَاَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاِنِّي قَرِيْبٌ اُجِيْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا فَلْيَسْتَجِيْبُوْا لِيْ وَ لِيُؤْمِنُوْا بِيْ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُوْنَ»^۲ ببینید تأکید است. در آیه اول که در سوره مبارکه فرقان است «قُلْ مَا يَعْجَبُوْا بِكُمْ رَبِّيْ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»^۳ تهدید است، فقط ترغیب نیست. در آیه بقره ترغیب است؛ ایجابی و در آیه فرقان تهدید است. اگر شما درخواست از من نکنید به شما اعتنایی ندارم «قُلْ مَا يَعْجَبُوْا بِكُمْ رَبِّيْ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ». اینجا دعاؤکم دو معنا دارد، هر دو هم صحیح است یک معنا «دعاؤکم ربکم توحیداً» معلوم است. اگر شما خدا را نخواهید و نخوانید به عنوان خدای واحد و خدای رب و خدایی که همه کار از اوست، رحمت های رحمانیه و رحیمیه از اوست «قُلْ مَا يَعْجَبُوْا بِكُمْ رَبِّيْ» این بعد اول. خدا اعتنا ندارد، به مشرک اعتنا ندارد، به ملحد اعتنا ندارد، کسی که به توحید و رب توجه ندارد، این دعای اول است که دعای توحیدی است.

دوم: احتمال دوم که هم مراد است به اطلاق کلمه دیگر که هر دو مراد است، احتمال دوم این است کسی که مؤمن است اما از خدا درخواست نمی کند، در حوائج و ضرورات از خدا درخواست نمی کند، اینجا تهدید است «قُلْ مَا يَعْجَبُوْا بِكُمْ رَبِّيْ» هرگز خداوند اعتنا نمی کند به شما اگر از خداوند در مورد حاجت درخواست نکنید.

۱. غافر، آیه ۶۰.

۲. بقره، آیه ۱۸۶.

۳. فرقان، آیه ۷۷.

حاجت‌ها چند نوع است. بعضی از حاجت‌ها است که درخواست نمی‌خواهد، گرسنه‌ام، نان می‌خورم سیر می‌شوم، دیگر درخواست نمی‌خواهد.

- [سؤال]

- بله، همین را عرض می‌کنم. بعضی از حاجت‌ها است که من به تنهایی نمی‌توانم، خودکفا نیستم، تأیید الهی باید باشد، عنایت و توفیق ربانی باید باشد تا اینکه این جریان به اراده الهی انجام بشود. اکثر کارهای غیر معمولی این‌طور است. انسان که به بازار می‌رود که استفاده کند، انسان که درس می‌خواند که عالم ربانی گردد، انسان که سفر می‌رود که چه کند و... جریاناتی که آینده‌اش بلکه احیاناً حالت فعلی-اش بر انسان غائب است و مخفی است، اینجا جای دعاست. از تو حرکت از خدا برکت. من حرکت می‌کنم آن‌گونه که پروردگار اجازه فرموده است، اما حرکت من صددرصد مرا به مقصد نمی‌رساند. در آن حرکت‌هایی که حرکت مرا صددرصد به مقصد نمی‌رساند، چاره‌ای جز «دُعَاؤُكُمْ» نیست «قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ» اما اگر دعا باشد چرا.

در احتمال دوم؛ یا توجه به حق و توکل بر حق داریم، ما یک تکلان داریم، یک توکل. تکلان غلط است. معنی تکلان این است که من هیچ کار نکنم خدا همه کارها را بکند. مثل یهودی‌ها که امر شدند که داخل بیت‌المقدس بشوید در حال رکوع، در حال خضوع، یا اینکه داخل بیت‌المقدس بشوید، وقتی که داخل شدید شما غالب می‌شوید، جواب آمد که نخیر «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۱ این تکلان است، تو با خدا بروید جنگ کنید، اینها را بیرون کنید بعد ما می‌رویم داخل، ما اینجا نشستیم فعلاً. این تکلان است، تکلان به معنی اینکه انسان کاری را که باید انجام بدهد، انجام ندهد و بر خدا تکلان کند که خداوند اگر می‌خواهی انجام بده و الا نه. مثل اون تنبل‌های ناصرالدین شاه که تنبل‌ها را جمع کردند، بردند داخل حمام، حمام را داغ کردند و داغ کردند، تنبل‌ها یکی یکی فرار کردند. یکی آخر سر ماند، دو نفر آخر سر ماند، یکی از آن‌ها ساکت بود، دیگری می‌گفت: آی سوختم، بیرون هم نمی‌رفتند تنبل بودند دیگر. به آن تنبل ساکت گفتند تو چرا ساکتی؟ گفت: آی سوختم هم از من بر نمی‌آید. حالا این‌طوری تکلان است.

۱. مانده، آیه ۲۴.

انسان کاری را که باید و شاید انجام بدهد، انجام ندهد و تکلان بر حق کند این غلط است. یک توکل داریم، «با توکل زانوی اشتر ببند» این مثال خوبی است. در کارهایی که خداوند به عهده ما محول فرموده است که باید از راه صحیحی که مورد امر است و مورد تجویز و راهنمایی است عمل کنیم، فکر باشد، نوشتن باشد، کار کردن باشد، هرچه باشد، اینجا باید توکل بر خدا کرد، این بُعد دوم آیه فرقان است.

«قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» درخواست اگر نکنید این یعنی چه؟ می‌دانید معنی درخواست نکردن چیست؟ یعنی خدایا تو نمی‌توانی حوائج من را برآورده کنی پس نمی‌خواهم. مثل یک فقیری که از یک غنی اصلاً به‌طور کلی مایوس است، بگوید و نگوید نمی‌دهد. اگر این است که با ایمان مناسب نیست.

دو: طرف خودش، یک: طرف حق. من که در حال اضطرار و بدبختی و سختی و بیچارگی هستم و کارهایی که من باید انجام بدهم، انجام دادم، اگر از خدا نخواهم، التماس نکنم، تقاضا نکنم، دو معنا دارد: یک معنا طرف حق: نمی‌داند، نمی‌تواند، رحیم نیست، رثوف نیست، نخواهد کرد، همه غلط. یکی طرف من، که نه من خودم بی‌نیازم از همه کس، حتی از خدا هم، که یک بُعدش بعد کفر است ولی در ضعف ایمان، ضعفای ایمان چنین هستند. من خود خودکار هستم، خودکفا هستم، کاری به دیگری ندارم، ولو دیگری خدا باشد، من خودم این کار را انجام می‌دهم. یعنی چه؟ یعنی بنده غنی علی‌الاطلاق هستم، من نیازمند به احدی حتی الله نیستم. پس در بُعد دوم که مرحله کفر و کفران را و مرحله بی‌ایمانی و کم‌ایمانی را در خود جمع دارد قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ» ببینید «كذبتُم» بُعد اول است، بُعد دوم هم هست. بُعد اول «فَقَدْ كَذَّبْتُمْ» اگر شما خدا را به توحید نخوانید و نخواهید، تکذیب کرده‌اید توحید حق را، مرحله اولی.

مرحله دوم: اگر شما ایمان دارید و مع ذلک در ضرورت‌ها و حاجات از خداوند نخواهید، تکذیب کرده‌اید غنای حق را، تکذیب کرده‌اید علم حق را، تکذیب کرده‌اید رحمت حق را، تکذیب کرده‌اید وعده حق را، در بُعد حق. در بُعد خود تکذیب کرده- اید فقر خود را، تکذیب کرده‌اید اینکه خودکفا نیستید، تکذیب عبودیت خود و ربوبیت حق است ولو در بُعد اول کفر است، اما در بُعد دوم کم‌ایمانی و کفران است.

«قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا...»

- بعضی از عبّاد نه دعا می‌کنند و نه نفرین.

- زاهد نیستند. زاهدتر از امیرالمؤمنین هستند؟ زاهدتر از امام سجادند؟

- امام حسین هم که نفرین نکرد.

- بله؛ چرا نفرین نکرد؟ برای اینکه اینها از نسلشان مؤمن بیرون می‌آید. بله، چون ما مواردی را عرض می‌کنیم که از نسل هم مؤمن بیرون نیاید، ما هنوز به آنجا نرسیدیم. حالا داریم در دعا مقداری بحث می‌کنیم. بحث در دعا بسیار مهم است. پس این آیه سوره فرقان است. ظاهراً آیه آخر فرقان باشد «قُلْ مَا يَعْبَوْنَ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» «سَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» این سوف سه مرحله- ای است. مرحله بعد از این حالت خبیثه، که به خدا توجه نداری، از خدا نمی- خواهی، مرحله تکلیف. مرحله دوم مرحله برزخ است، جزاء موقت. مرحله سوم قیامت است، جزاء کامل. در مثلث از مراحل، لازمه وجود شما خواهد شد این تکذیب. تکذیب یوم الدنيا، عالم تکلیف. این نقش منتقل به برزخ خواهد شد به وضع برزخی و منتقل به قیامت خواهد شد به وضع قیامتی، این جهت سلبی. جهت ایجابی: در سوره مبارکه بقره «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي»^۱ ای پیغمبر بزرگوار (ص)؛ هنگامی که بپرسند بندگان من از من، در چه باره؟ درباره اینکه ما اگر از خداوند درخواست کنیم، خداوند اجابت می‌فرماید؟ نمی‌فرماید؟ چطور درخواست کنیم؟ چطور اجابت می‌شود؟ ۱- «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»؛^۲ «أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ»^۳ «إِذَا دَعَانِ» سه مرحله است.

مرحله اولی: اگر از کسی چیزی درخواست کردید و نزدیک شما نبود علماً، قدرتاً، عاطفتاً، لطفاً، از شما دور نبود. اجابت یعنی چه؟ اجابت در صورتی است که طرف بشنود و بداند و بتواند و بخواهد. اگر نداند، بتواند کافی نیست. اگر بداند و نتواند کافی نیست. اگر بداند و نتواند و نخواهد، چون رحمت ندارد کافی نیست. ولی هر سه اینجا جمع است «فَأِنِّي قَرِيبٌ» قریب چیست؟ «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»^۲ «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۳ حبل ورید جان است، رگ حیات است، یعنی؛

یار نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم
از من من، به من نزدیک‌تر است. البته دعاها فرق دارد همانطور که اشاره کردم، آن زاهد نه. دعاها برخی به زبان می‌آیند، برخی به زبان نمی‌آیند، «عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي

۱. بقره، آیه ۱۸۶.

۲. حدید، آیه ۴.

۳. ق، آیه ۱۶.

وَكَفَانِي^۱» آن به حساب دیگری است، خودش دعاست. اما دعا از درخواست است، ذاتش درخواست است، قلبش درخواست است، فکرش درخواست است، حقیقتش درخواست است «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» قَرِيبٌ علماً، قَرِيبٌ قدرةً، قَرِيبٌ رحمةً، قَرِيبٌ رحمانیةً، از همه جهت. دوری در کار نیست. اگر از کسی چیزی خواستید و اجابت نکرد، یک دوری باید باشد، یا علماً یا قدرتاً یا رحمتاً، عطفاً، لطفاً، مانع بخل، مانع چه و چه، مانع درونی، مانع برونی.

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» «قَرِيبٌ بكافة مراحل قرب لا قرباً جسدياً ليس له جسدٌ لا قرباً مكانيّاً ليس لله مكان لا قرباً زمانياً ليس له زمان، إنما قرب علمي قيومي رحيمي حبي ودي من ربنا سبحانه تعالى و هو اقرب الينا من حبل الوريد.» «فَأِنِّي قَرِيبٌ» نتیجه قرب چیست؟ «أَحْيَبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» اجابت می‌کنم درخواست درخواست‌کنندگان را. یعنی همین‌طوری؟ «دعوة الداء أحياناً دعوة لفظية و ليست دعوة قلبية الدعوة اللفظية هباءً منثوراً في خواء.» «إِذَا دَعَانِ» أحياناً لفظ با خداست قلب با شیطان است، لفظ با خداست عمل با شیطان است، لفظ با خداست فکر با شیطان است، بسم الله الرحمن الرحيم می‌گوید و دزدی می‌کند، بسم الله الرحمن الرحيم می‌گوید و غیبت می‌کند و تهمت می‌زند و آدم می‌کشد و مال مردم می‌خورد، این «دَعَانِ» نیست. رب اغفرلی می‌گوید اما عمل خلاف انجام می‌دهد، لفظ رب اغفرلی را می‌گوید اما عملش عمل دیگری است. لفظ در زیر خیمه حق، اما عمل، اما عقیده، اما قلب، اما فکر، اما تصمیم در زیر خیمه شیطان.

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۲ «ماذا يعني؟ يعني قل اعوذ بالله؟ لا «فاستعذ» الإستعاذة عملی. «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» لو كان المعنى من قوله تعالى «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قول «اعوذ بالله» لكان من الواجب فرضاً أن نبتدأ في قرأت القرآن بالاستعاذة كما علينا أن نبتدأ بالبسم الله، لا، «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» أطلب العوذ بالله ان لا يفصل الشيطان بينك وبين ربك، أن لا تفصل الشيطانات اللغوية و الشيطانات الأدبية و الشيطانات الفقيهية و الأصولية و الشيطانات الفلسفية و العرفانية و الخرفانية بينك وبين كلام ربك.»

۱. الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، ج ۳، ص ۲۶۰.

۲. نحل، آیه ۹۸.

حاجز برود کنار. حواجز کنار برود. وقتی که قرآن مطالعه می‌کنید باید از خدا بخواهید خودتان محاوله کنید، جدیت کنید که حواجز، موانع، شیطنتها، گمراهی‌ها، ظلمتها، گیر و دارها از بین برود فواصل از بین برود «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» وقتی که حواجز از بین رفت «لا اله» که تحقق پیدا کرد بعد «إلا الله» می‌آید.

«الخطوة الأولى في سلوكنا الى الله، لا اله سلبياً و الخطوة الثانية الا الله ايجابياً. القرآن رحمة ايجابية من ربنا سبحانه و تعالى و لا بد من الحصول على هذه الرحمة الإيجابية من الجهة السلبية فاستعد بالله».

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» ايجابي است، قرأت که فقط قرائت زبان نیست. قرائت زبان است و قرائت چشم است و قرائت فکر است و قرائت قلب است و قرائت سر است. تمام وجود انسان قارئ القرآن گردد «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» چرا «فَاسْتَعِذْ؟ لفظ؟ لفظ نیست. ۱- «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا»؛ ۲- «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» سلطه شیطانی از بین برود، این با لفظ نیست. برگردیم.

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» نتیجه: «أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» دعوة الداع، دو بُعد دارد: گاه دعوة الداع لفظياً، اما قلبياً و عملياً نیست، این دعوة الداع نیست، این دروغ می‌گوید. مثل اینکه به کچل بگویند زلف‌علی، کچل اسمش زلف‌علی باشد، زلف ندارد. «أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» تمام شد؟ «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي» «واجبٌ على عبادي ان يستجيبوا لي، ان يتقبلوا دعوتي ان يتقبلوا رحمتي، ان يتقبلوا أنهم عليهم ان يدعوني في ضرورتهم و خطوراتهم و خطراتهم فليستجيبوا لي» امر، پس دعا واجب است. دعا واجب است، امر وجوب است.

همان‌طور که واجب است عقیده به توحید حق، همان‌طور واجب است التماس. تمام زندگی ما «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ»^۲ باشد «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» حالت فرار غلط است، حالت فرار عن الله أغلط است، حالت فرار الى الله واجب است. از خود و از خودی‌ها و از دیگران، همه فقیرند، همه ناچیزند، همه بی‌چیزند «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» این امر است.

۱. همان، آیات ۹۸ و ۹۹.

۲. ذاریات، آیه ۵۰.

در اینجا نه فقط توحید حق است، صلاة للحق است، صوم للحق است، زکات و حج للحق است، جهاد و امر و نهی للحق است، نخیر. بلکه «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي» یک «و لِيُؤْمِنُوا بِي»، «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي» یعنی «یدعوننی رغباً و رهباً و خوفاً و طمعاً». باب دعا شرایط دارد که باید بحث کنیم؛ چون باب دعاست اینجا.

«أدعوا ربكم خوفاً و طمعاً، خوفاً رغباً رهباً»، صددرصد بر خدا الزام است که باید خدایا حتماً؟ خیر، شاید چیزی بر من مخفی است. ممکن است من چیزی را می‌خواهم، واقعاً هم می‌خواهم، ایمانم هم دارم و دعا می‌کنم شرایط هست، اما واقعاتی بر من مکشوف نیست، مخفی است، خداوند دعای من را اجابت نمی‌کند، حالا بعد، بعد، ۹۵۰ سال بعد راجع به نوح، بعد از مرگ در برزخ، در برزخ نه، در قیامت، و همین‌طور اجابت دعا.

«و الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»^۱ دعای واقعی، دعای واقعی این است که انسان حالت تدلی پیدا می‌کند. از تمام وجود خود و از تمام نیروهای خود، تمام نیروهای متصل و منفصل خود، به‌طور کلی مأیوس است، انقطاع الی الله پیدا می‌کند، مثل آدمی که آویزان است به یک چیزی، اگر آن قطع بشود می‌افتد و نابود می‌شود. تمام تعلقات درونی و برونی از انسان منصرف و منسلک گردد، در این صورت «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ، حقیقة العبادة» چون در نماز ممکن است اخلاص نباشد، در روزه نباشد، در حج نباشد، در جهاد نباشد، در دعای لفظی نباشد، اما جایی که همه چیز از انسان دور شده و انسان از همه چیز دور شده و در حال اضطرار و اضطراب قرار گرفته است، در این صورت اگر مشرک هم باشد «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^۲ حتی آن، آن هم نشان می‌دهد بعضی از وقت‌ها؛ تا چه رسد به مؤمن.

کسی که مشرک است و کسی که ملحد است اگر تمام وسائل ظاهری که گمان می‌کرد نجات‌دهنده اوست از بین رفت و نبود، قلبش به یک نقطه مجهوله‌ای متعلق است و آن الله است، خدا خودش را نشان می‌دهد در حالت اضطرار و اضطراب، حتی به مشرک و بالاتر ملحد و مادی.

۱. وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۷.

۲. عنکبوت، آیه ۶۵.

«فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي» اما «فَلْيَسْتَجِيبُوا» فقط؟ نه «وَلْيُؤْمِنُوا بِي أَنِّي أَحَقُّ وَعْدِي، أَنِّي قَادِرٌ أَنِّي عَالِمٌ أَنِّي رَحِيمٌ عَطُوفٌ وَ أَنِّي أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» سلوک الی الله اینگونه است، رشد اینگونه است، رشد عقلی و رشد معرفتی و رشد عبودیتی اینگونه است که انسان در سراسر وجود خود متعلق بالله باشد کما امر الله. یک مقدار در دعا صحبت کردیم برگردیم.

دعای جناب نوح (ع) سه بعدی است: اولاً بر حسب آیاتی از قرآن «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا كَفَّارًا»^۱ خداوند اینطور می‌فرماید: به نوح خبر دادیم، که بر قوم خودت زیاد ناراحت نباش، چرا؟ برای اینکه این‌ها خودشان که کافرند و تولید نخواهند کرد الی یوم القيامة، تا هستند، مگر فاجر کفار، پس صددرصد اینجطور است. قبلاً که نوح این را نمی‌دانست. قبلاً که نوح شروع به دعا کرد، وقتی که «رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَ إِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغَفَرُوا لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»^۲ همه این‌ها، شروع به نفرین کرد. اما این نفرین دو بُعدش مخفی است، یک بُعدش ظاهر است. بعد ظاهر این است که این‌ها کافرند، اصرار بر کفر دارند، عناد در کفر دارند «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۳ کسانی که خود ایمان نخواهند آورد و عناد دارند، گمراهند و گمراه خواهند کرد این جمعیت بسیار کم مؤمن را «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۴ چند نفر درست شدند؟ در میان صدها هزار، هزارها نفر، چند نفر را نوح درست کرده است. این چند نفر باید حفظ شوند.

یکی از چیزهایی که مانع از حفظ ایمان اینهاست همین قوم کفارند، اکثریت، قدرت، مال، فعالیت و... با آنهاست. اینها اضلال می‌کنند، هم خود ضالند عمداً و هم اضلال می‌کنند عمداً، آیا مستحق نفرین هستند یا نیستند؟ بله. اگر مسحوق نفرین نیستند، پس چرا ما مأموریت داریم؟ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^۵ خدا دستور داده، خودش لعنت می‌کند، به ما دستور داده که بر ظالمین باید لعنت کردو اما بر این ظالمین و این کافرین باید لعنت کرد، این از نظر اجابت

۱. نوح، آیه ۲۷.

۲. نوح، آیات ۵ تا ۷.

۳. بقره، آیه ۶.

۴. هود، آیه ۴۰.

۵. همان، آیه ۱۸.

ابعادی دارد. أحياناً ما در بُعد ظاهر می بینیم که کافر است و معاند است و ضال است و مضل است، سواءً علیهم است، ما نفرین می کنیم، مأموریم، اما خدا باید اجابت کند؟ خیر. نوح نفرین می کند، اما خدا در طول این ۹۵۰ سال باید اجابت کند؟ خیر. چرا؟ برای اینکه اجابت مصلحت نیست؛ چون در نسل های این ها کسانی هستند که ایمان خواهند آورد و ملحق به مؤمنین می شوند. بنابراین در اینجا اجابت نمی شود، نه تقصیر از نوح است، قصور از نوح است، نوح نمی داند چنین نسل هایی خواهد آمد باید مدتی بگذرد. عرض کردم بر حسب روایت هم، گاه در دنیا، گاه در برزخ، گاه در قیامت دعایی که صحیح است و با شرایط انجام می شود، درست می شود.

بعضی وقت ها انسان طوری دعا می کند که دعا از ناله او فریاد دعایی دارد. در آن سعی صفا و مروه که - نمی خواهم خودم را نشان بدهم- در سال اول، چون بعضی وقت ها انسان نمی تواند خودش کاری بکند ولی یک کاری خداوند می کند که این کار اتوماتیک انجام بشود. در سال اول که فرار از شاه بود در سی سال پیش. من چون حج را رفته بودم، محرم شدم به نیابت از رسول الله (ص) در حج تمتع. به من گفتند شما چرا محرم شدید به نیابت از پیغمبر؟ گفتم من خودم که عرضه ندارم، چون کار مهمی است، کار مبارزه با شاه و دعوت جهانی کار مهمی است، من هم که کسی نیستم. در سی سال پیش که ۳۵ سال بیش از عمرم نرفته بود، کسی نیستم، چیزی نیستم، پس می خواهم کاری بکنم که خداوند یک لطف خاصی بکند. من به نیابت از رسول الله محرم می شوم تا اینکه اگر بشود کاری انجام بشود، درست تر انجام شود. در بین حج عمره ما را زندان کردند و در زندان شرطة العاصمة که زندان مکه بود و زندان مخصوص بود، در آنجا چه گذشت و این حرف ها، کاری نداریم. بعد در بین حج عمره در حال اسارت بودیم که چهار پاسبان آمدند، یادم است که در سعی بین صفا و مروه که برای حج انجام می دادیم، چون عمره تمام شده بود. یادم است که این دعا های اربعة عشر امام زین العابدین (ع) هر چهارده تا را من خواندم، من هیچ وقت عرضه نداشتم و ظاهراً نخواهم داشت که یکی از آن دعا ها را با آن اخلاص بخوانم. ولی اینجا چون می گویند وقتی پایش گیر کرد، حیوان را می گویند، ما از حیوان بعضی وقت ها پست تریم، دمش گیر کرد، آن وقت فریاد می زند. من که عرضه نداشتم این دعا های امام زین العابدین را زین العابدینی بخوانم، اما چهارده دعا را در هفت شوط بین صفا و مروه آنجا بود که من احساس کردم دعا فریاد می کند، خود دعا فریاد می کند، خود دعا ناله و فریاد می کند.

نوح (ع) آن بُعد دوم و سوم را توجه نداشت قصوراً، نه تقصیراً؛ چون مقتضای نبوت و رسالت، حتی ولایت عزم این نیست که همه چیز را بداند. خیر، خود پیغمبر (ص) که در بالاترین قله رسالت و عبودیت و تقواست «وَلَوْ كُنْتَ تُعَلِّمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»^۱ همه را نمی‌داند، نوح هم دعای با ضرس قاطع که نمی‌کند، دعا می‌کند، دعا می‌کند در طول چند سال، آخر سر وقتش می‌رسد، وقتش می‌رسد که آن مصالحتی که در کار است هست، و اگر مفاسدی بوده است، آن مفاسد نیست. در اینجا اولاً خدا به او خبر می‌دهد که «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَسِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^۲ درست شد؟ پس به وحی خداوند محال است که این‌ها ایمان بیاورند «فَلَا تَبْتَسِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» این را که خداوند فرمود نوح فهمید که الآن وقت دعاست، دعا کرد که پروردگارا همه این‌ها را نابود کن. آیا این دعا طبق امر خدا بود یا نه؟ بله.

ثانیاً: اگر خداوند امر خاص نکند نسبت به دعا، به حساب امر عام، دعای نوح صحیح بود یا نه؟ بله. مگر ما که دعا می‌کنیم تمام مصالح دستمان است که دعا می‌کنیم؟ حتی انبیاء، مگر تمام مصالح دستشان است که دعا کنند همان آن انجام شود؟ مگر بعضی از انبیاء مثل خاتم النبیین (ص) مسئله دیگری است، مطلب دیگری است. ولکن مثل جناب نوح (ع) که در اواسط مقام رسالت و نبوت است ۹۵۰ سال دعا می‌کند، اما آخر سر، این نفرین که می‌کند اولاً به اجازه خداست که «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» که حرف نوح است. تبع از وحی الهی است «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَسِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ».

- [سؤال]

- حالا می‌خواهیم این را جواب بدهیم. خداوند کاری را می‌کند، اما منافات با دعا و نفرین ندارد. مگر اگر ما نفرین نکنیم نسبت به شیطان، نسبت به یزید، نسبت به معاویه، خدا این کار را انجام نمی‌دهد؟ نه. ما نفرین می‌کنیم دارای دو بُعد است: یکی عذاب آنها بیشتر می‌شود، دوم تعلق ما بالله و توجه ما بالله زیادتر است. یعنی

۱. اعراف، آیه ۱۸۸.

۲. هود، آیه ۳۶.

«قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا»^۱ در اینجا تحقق بیشتری پیدا می‌کند.

پس دعای نوح (ع) در اینجا که نفرین کرد بر این قوم اولاً، ثانیاً، ثالثاً، اولاً: خداوند فرمود که این‌ها چنین هستند «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَسِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» وقتی که «لن» این‌ها هرگز ایمان نخواهند آورد، بر کفر و عناد و ضلالت باقی می‌مانند و دیگران را اضلال می‌کنند، آیا این اخبار خداوند زمینه دعای حتمی علیهم هست یا نیست؟ چنانکه سنت ضروری کل دعاهاست در میان کل شرایع الهی، اولاً.

ثانیاً: اگر هم خداوند اخبار نفرموده بود که این‌ها ایمان نخواهند آورد. نوح دعا کرد علیهم، اگر این دعا علیهم نادرست بود، خدا باید می‌گفت نادرست است یا نه؟ حتی خداوند از شیطان مطلبی را در قرآن نقل می‌کند اگر درست نباشد، باید بگوید درست نیست؟ جایی که نگفته درست نیست، درست است؟ «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ^۲»^۲ الی آخر. اینجا نوح پیغمبر که مقام عظمت نوح (ع) از کل انبیاء قبل مهم‌تر است و انبیای بعد تا ابراهیم. اینجا نوح نفرین می‌کند، اگر این نفرین، بعد اول را گفتیم که خدا اجازه داد، بعد دوم: اگر این نفرین درست نبود، جایز نبود، حتی اگر مرجوح بود، خداوند اشاره می‌فرمود، اشاره‌ای هم که نفرمود.

سوم: اگر دعا بیجا باشد آیا خداوند مجبور است اجابت کند؟ حتی دعاهای بجا را خداوند این‌طور نیست که آنجا اجابت کند. اگر دعا بیجا باشد، خداوند اجابت می‌کند؟ اگر کسی نفرین کرد در حق کسی که نفرین نباید بکند و درست نیست و شرعی نیست، خدا اجابت می‌کند؟ اگر نفرین نوح نسبت به قومش که خداوند همه این‌ها را از بین ببر و خداوند از بین برد، اگر این نفرین بجا نبود، خداوند چرا حرف نوح را قبول کرد؟ مگر خداوند حرف غلط را، اشتباه را، خطا را، قبول می‌کند؟ حتی اگر دعا صحیح هم باشد، اگر مصلحت تامه عامه صددرصد در کار نباشد، خداوند آن دعا را اجابت نمی‌فرماید.

بعد می‌رسیم راجع به آیاتی که در دعاها نوح (ع) است از جمله سوره هود آیه ۳۶: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَسِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» و هذا

۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲. ابراهیم، آیه ۲۲.

الوحي الأخير إخبار من الله قاطع لا مرد له: أن هؤلاء الكفار الذين ثبتوا على الكفر طيلة القرون الرسالية لنوح (ع) أنهم محال أن يؤمنوا بعد ذلك^١ استحالتاً بالإختيار دیگر.

«فَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» فقد كانوا يخاطبون نوحاً^٢ از جمله ادله برای اینکه اینها صمود و عناد بر کفر دارند. «فقد كانوا يخاطبون نوحاً: «يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^٣ «بِمَا تَعِدُنَا» نوح وعده داده بود که خدا هلاکتان می‌کند. چون دعا کرده بود، دعای پیغمبر هم که اجابت می‌شود، ولی این وعده اجابت نشد، نشد تا آخر، آخر سر شد «قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ»^٣ من کاره‌ای نیستم، پیغمبر نمی‌تواند عذاب بیاورد، نه رحمت بیاورد، نه عذاب، اگر خدا هر وقت صلاح دانست می‌آورد «قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ * وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ» «و حينذاك فهلاً يجوز لنوح أو يجب عليه أن يدعو على هؤلاء الكافرين الذين يضلون عباد الله و لا يلدون إلا فاجراً كفاراً دفعاً للفساد و الإفساد» مؤمنون را دارند خراب می‌کنند، خودشان چنین هستند، ماندن اینها اصلاً درست نیست.

«و وفقاً لما قضى الله عليهم من العذاب، وإذ ذاك فهل هذا ذنبه أن يقول: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً * إِنَّكَ إِنْ تَذَرْتَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ» يك «و لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاكِراً كَفَّاراً» مجزوم به «إن» است. «و لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاكِراً كَفَّاراً * رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَاراً» (٧١: ٢٦ - ٢٨) و بعدئذ لو كان هذه الدعاء محظوراً لحظره ربه و ما استجاب له حال أن الله وعدهم عذاب الإستئصال قبل دعائه و بعدها فلم يستجب دعوة نوح رغم مشيئته تعالى بل وفقها خير توفيق، و انّ أولياء الله لا يلتمسون منه إلا وفق مشيئته، فرغم جمعية المرسلين الأمريكان الذين لا يرتضون أن يُدعى على الكافرين ليُدفع بأسهم و إضلالهم». نمی‌خواهند انسان بر کافر هم نفرین کند.

«فإن نوح القرآن مع ربه تعالى لا يرضيان حياةً للكافرين فيدعوا نوح عليهم إلى ربه تقرباً إليه و تحقيقاً لمرضاته و نحن لا نجد توجيهها في فريضة الجمعية الأمريكية هناك «أن نوحاً طلب ما لا يجوز»». این حرف آن‌ها بود «إلا أنهم يهوون توفّر

١. عقائدنا، ص ٣٣٤.

٢. هود، آیه ٣٢.

٣. همان، آیه ٣٣.

الضالين الظالمين الذين لا تؤثر دعو الحق فيهم إلفاراراً «رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَاصْرُورًا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (٧١: ٥-٧). هذا و كذلك نوح في الإنجيل «كارزاً للبر إذ جلب طوفاناً على عالم الفجار» در انجيل هم كه دارد، شما مسيحي ها كه داريد در كتاب هدايه ما را رد مي كنيد، در خود انجيل دارد كه «كارزاً للبر إذ جلب طوفاناً على عالم الفجار». «جلبه طوفاناً على عالم الفجار بدعائه كان براً و كان كارزاً للبر، فكيف أنتم تعارضون القرآن و تعارضون الإنجيل؟ كذلك».

«فالجمعية الرسولية الأمريكية لا يرتأون ضد القرآن فحسب بل وضد إنجيلهم أيضاً فانه يعتبره كارزاً للبر بجلبه الطوفان...»^١

١. عقائدنا، ص ٣٣٥.